

ایستادشهر

سال سی و ششم، شماره سوم
مرداد شهریور ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۳

چو یا جهانش بخش | رسول جعفریان | سیدعلی میرافضلی | سیدرضا باقریان موحد | عبد الجبار رفاعی / محمد سوری
زهرا آقابابی خوزانی | سیدعلی کاشفی خوانساری | مهدی عسگری | حمیدرضا تمدن | امید حسینی نژاد | حیدر عیوضی
آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | سید احمد رضا قائم مقامی | مجید جلیسه | علی راد
محمد شهسوار | عارف نوشاهی / شیوا امیرهدایی | مریم حسینی | علی نیک زاد | سیدعلی موسوی
غلامحسین خدری | علی ایمانی ایمنی | علی کاملی | فرهاد طاهری | سهیل یاری گل دژه | امید طبیب زاده | سید محمد عمادی حائری

مگر ز مضر به گنجان «بشیر» می آید | مقتل الحسین (ع) ابو حاتم، محمد بن حبان بُستی (م ۳۵۴)

رباعیات شهر آشوب حسن دهلوی | معرفی نشریه اتاق آبی

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲) | از ازدواج تا طلاق: روی و پشت یک سند

روابط قصه گویان دینی و حاکمان سیاسی | امامزاده حضرت شاه زندو (ع)

محمد عابد الجابری و نقد عقلانیت عربی | خراسانیات (۶) | آینه های شکسته (۱۰)

یادداشت های لغوی و ادبی (۵) | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

نویشتگان (۱۴) | یادداشت های شاهنامه (۸) | چاپ نوشت (۲۰) | از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)

طومار (۱۲) | قصص الأنبياء در میراث اسلامی | المستخلص

تحفة البرره مجدالدین بغدادی در آثار شمس الدین محمد الأطعانی | کتابخانه یعنی غنای زنده زاینده

نقد ترجمه فارسی مابعد الطبیعه ارسطو اثر شرف الدین خراسانی

مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش | تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه وِلک (۲)

♦ در میانه حکایت و تصحیف

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲)

محمد عماره: از مارکسیسم تا سلفی‌گری^۱

رئیس «مرکز پژوهش‌های فلسفه دین» در بغداد و عضو «فرهنگستان علوم عراق» | نویسنده: عبدالجبار رفاعی
عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و رئیس پژوهشکده فلسفه و کلام | مترجم: محمد سوری
| ۹۵ - ۱۱۰ |

چکیده: محمد عماره (۱۹۳۱-۲۰۲۰) از پرکارترین و برجسته‌ترین متفکران معاصر مصری و از چهره‌های تأثیرگذار در اندیشه اسلامی قرن بیستم بود. او همه مقاطع تحصیلی را در دانشکده دارالعلوم دانشگاه قاهره به انجام رساند؛ در سال ۱۹۵۶ کارشناسی زبان عربی و علوم اسلامی، در سال ۱۹۷۰ کارشناسی ارشد علوم اسلامی با گرایش فلسفه اسلامی و سرانجام در سال ۱۹۷۵ دکتری خود را در همان رشته گرفت. او کوشید تا میان اسلام و مفاهیم جدیدی چون آزادی و عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری پیوند برقرار کند؛ ولی زندگی فکری او مسیری پیچیده و پُر فرازونشیب را طی کرد. عماره در جوانی با اندیشه‌های چپ و مارکسیستی آشنا شد، سپس به «چپ اسلامی» گرایش یافت و در دهه‌های بعد، به مرور به سنت‌گرایی سلفی نزدیک شد. او در دوره میانی اندیشه‌هایش، بر این باور بود که اسلام دینی تمدن‌ساز و دربردارنده ظرفیت‌های نوگرایانه است. از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری‌اش در این دوره، دفاع از عقلانیت اسلامی و بازخوانی تراث با نگاه نقادانه و بازسازی مفهوم امت بود. او در نوشته‌هایش با رویکردی آشتی‌جویانه میان سنت و تجدد، می‌کوشید تصویر تازه‌ای از اسلام در برابر چالش‌های مدرنیته ارائه دهد. با این حال، در سال‌های پایانی عمر، رویکرد او محافظه‌کارانه‌تر شد و در نهایت در ایستگاه سلفی‌گری تمام‌عیار و خشونت‌بار لنگر انداخت. به نظر می‌رسد این تحول، نه روندی طبیعی از رشد و تعمیق، بلکه نوعی «ترقی معکوس» بود؛ مهاجرت از عقلانیت به تعصب و از تفکر باز و اصلاح‌گرایانه به نوعی تصلب اعتقادی. عماره در سال‌های پایانی عمر، در کنار دفاع بی‌قید و شرط از جریان‌های اسلام‌گرایی تندرو، نظیر اخوان المسلمین و داعش، به مخالفت با اندیشه‌های عقل‌گرایانه پرداخت و با وجود تسلط وسیعش بر تراث اسلامی و استقلال حرفه‌ای‌اش از نهادهای رسمی، نوشته‌های اخیر او اغلب با زبان جدلی و گاه تکفیری همراه بود. او همچنین با وجود آشنایی عمیق با میراث فکری پیروان اهل بیت، هجومی تند و نامعقول را همچون سلفیان علیه اندیشه‌های شیعیان آغازید و افزون بر سخنرانی‌های متعدد، در این خصوص چندین کتاب سیاه کرد. از آثار مهم محمد عماره می‌توان به اسلامی‌سازی معرفت، این رشد میان غرب و اسلام، و محمد عَئِدَه: تجدید دنیا با تجدید دین نام برد. در مقاله حاضر، استاد عبدالجبار رفاعی مراحل مختلف فکری محمد عماره را بررسی و نقد کرده است. این مقاله با کسب اجازه از مؤلف به فارسی گردانیده شده است.

کلیدواژه‌ها: محمد عماره، عبدالجبار رفاعی، اسلامی‌سازی معرفت، سلفی‌گری، اندیشه اسلامی معاصر.

From the Arab Perspective: Contemporary Iranian and Arab Thinkers (2) Muḥammad ʿImāra: From Marxism to Salafism
Author: 'Abd al-Jabbār Rifāʿī
Translator: Mohammed Soori

Abstract: Muḥammad ʿImāra (1931–2020) was one of the most prolific and prominent modern Egyptian intellectuals, and a leading figure in twentieth-century Islamic thought. He completed all his academic studies at the Dār al-ʿUlūm Faculty of Cairo University: a BA in Arabic and Islamic Studies in 1956, an MA in Islamic Sciences with a concentration in Islamic philosophy in 1970, and a PhD in the same discipline in 1975. ʿImāra sought to connect Islam with modern concepts such as freedom, social justice, and democracy, yet his intellectual life followed a complex and turbulent trajectory. In his youth, he was drawn to leftist and Marxist ideas, later

۱. مشخصات متن اصلی: «محمد عماره: من المارکسیه إلى السلفية»، در: عبدالجبار الرفاعي، مفارقات و أصداد فی توظيف الدين و التراث، یورک هاوس (انگلستان)، مؤسسه هنداوی، ۲۰۲۵، ص ۲۷۳-۲۵۹.

gravitating to “Islamic leftism,” and eventually, over the decades, moving closer to Salafi traditionalism. During his middle intellectual period, he viewed Islam as a civilization-building religion imbued with reformist and progressive capacities. His main concerns at that time included the defense of Islamic rationality, a critical re-reading of the heritage, and the reconstruction of the concept of the umma. With a reconciliatory approach between tradition and modernity, he sought to present a renewed image of Islam in the face of modern challenges. However, in his later years, his outlook grew increasingly conservative until he ultimately anchored himself in a rigid and militant Salafism. This shift appears less as a natural process of maturation than as a “reverse evolution”: a regression from rationality to dogmatism, and from open-minded, reformist thought to rigid doctrinal rigidity. In his final stage, ‘Imāra defended extremist Islamist movements such as the Muslim Brotherhood and ISIS, while vehemently opposing rationalist currents. Despite his broad command of the Islamic heritage and his professional independence from official institutions, his late writings were often polemical and at times takfiri in tone. Moreover, although deeply familiar with the intellectual tradition of the Shia, he, like other Salafis, launched sharp and unreasonable attacks on Shiite thought, producing several works on this theme in addition to numerous lectures. Among ‘Imāra’s notable works are *Islamization of Knowledge, Ibn Rusbd bayn al-Gharb wa-l-Islām* (“Ibn Rusbd between the West and Islam”), and Muḥammad ‘Abduh: *Tajdid al-Dunyā bi-Tajdid al-Dīn* (“Renewing the World through Renewing Religion”). The present article, authored by Professor ‘Abd al-Jabbār Rifā’i and translated into Persian with the author’s permission, critically examines the intellectual stages and transformations of Muḥammad ‘Imāra.

Keywords: Muḥammad ‘Imāra; ‘Abd al-Jabbār Rifā’i; Islamization of Knowledge; Salafism; contemporary Islamic thought.

ما در حصار میراث کهن و ارزش‌ها و احکام آن گرفتار آمده‌ایم و به همین دلیل، سنت‌هایی چون تجلیل بی‌اندازه از رفته‌گان و ستایش مبالغه‌آمیز از آثارشان و اهمیت بخشیدن بیش از حد به دستاوردهایشان در ما ریشه دوانیده است. این در حالی است که تعصب‌ها و کینه‌ها و دشمنی‌ها و زخم‌های عمیقی که این آثار، چه در زمان حیات و چه پس از مرگ صاحبانشان پدید آورده‌اند، به آسانی به فراموشی سپرده می‌شوند. این مقاله را پس از خواندن ده‌ها سوگ‌نامه سرشار از تکریم و ستایش دکتر محمد عماره نوشتم. برخی از این مقالات را پژوهشگرانی نگاشته بودند که برای دانش و تجربه عمیقشان در زمینه میراث کهن احترام زیادی قائل هستم و با نوشته‌های انتقادی‌شان آشنایی دارم. اما هیبت مرگ و ضربه ناگهانی‌اش، در لحظه فقدان بزرگان، ما را چنان بهت‌زده و سردرگم و دست‌پاچه می‌کند که ناگزیر می‌شویم هر آن‌چه که چهره آنان را غبارآلود و مخدوش می‌سازد، نادیده بگیریم و از روایت کنار بگذاریم. در خیال جمعی ما، بزرگان هرگز نمی‌میرند. به همین دلیل، چیزهایی را که نوشته‌اند و کارهایی را که انجام داده‌اند، از یاد می‌بریم و سرگرم نگارش فضایل و مناقبی برای آن‌ها می‌شویم که بیشترشان ساختگی هستند. سال‌ها پیش خود من هم دچار چنین خطایی شدم؛ مرگ یکی از دوستانم مرا دچار بهتی سنگین کرد و تمام اشتباهاتش را در لحظه درگذشتش از یادم برد و مقاله‌ای سرشار از ستایش برای او نوشتم.

محمد عماره در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۳۱ در روستایی واقع در استان کفرالشیخ مصر دیده به جهان گشود و شامگاه جمعه، ۲۸ فوریه ۲۰۲۰، در قاهره چشم از جهان فرو بست. برخی از نویسندگانی که درباره محمد عماره نوشته‌اند، به تحولات و مسیر فکری طولانی او از مارکسیسم تا سلفی‌گری و نیز به ایستگاه‌های گوناگون اعتقادی‌اش توجه نکرده‌اند. آن‌ها دقت نکرده‌اند که چگونه آثار متأخر او نوشته‌های آغازینش را نقض می‌کند. ما با نوشته‌هایی روبه‌رو هستیم که او را متفکری روشنفکر و عقل‌گرا و نوگرا و از پیشگامان نهضت فکری معرفی می‌کنند، در حالی که هیچ‌یک از این توصیف‌ها با آخرین مرحله اعتقادی او هم‌خوانی ندارد.

محمد عماره در طول زندگی فکری خود دستخوش تحولات و دگرگونی‌های عقیدتی متعددی شد. او از دهه ۱۹۴۰، پیوسته از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر کوچ می‌کرد و با نوسانات امواج

سیاسی هم‌سو می‌شد. در دههٔ چهل، نخست به «حزب مصر جوان»^۱ پیوست. عماره همواره متفکری متعهد بود و تمام عمر خود را با وفاداری کامل به ایدئولوژی‌های غالب گذراند. او در هر مرحله از زندگی فکری‌اش، از باورهایی که پذیرفته بود با شور و شوق دفاع می‌کرد، حتی اگر این باورها در تضاد کامل با عقاید پیشینش بودند. او نوشته‌های خود را نیز وقف تبلیغ و آموزش همان باورهای نوپذیرفته می‌کرد. عماره در اعلام و تبلیغ و دفاع از دیدگاه‌های خود مهارتی چشمگیر داشت. به هر ایستگاه اعتقادی که وارد می‌شد، باور جدید خود را با قاطعیت اعلام می‌کرد و دیگران را نیز بدان فرا می‌خواند و به آن بشارت می‌داد. در واقع، نوعی پراگماتیسم اعتقادی، همچون قطب‌نما، مسیر تغییرات فکری او را تعیین می‌کرد. در دههٔ ۱۹۵۰، به مارکسیسم گروید و حدود یک دهه در آن پایدار ماند. این گرایش او را در اواخر دههٔ پنجاه و در دوران حکومت جمال عبدالناصر به زندان کشاند و از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴ در زندان بود. پس از آن به اندیشه‌های اعتزالی روی آورد و در سال ۱۹۷۰ - در ذیل تصحیح و تحقیق مجموعهٔ «رسائل العدل والتوحید» - رسالهٔ کارشناسی ارشد خود را با عنوان «معتزله و مسئلهٔ آزادی انسان»^۲ نوشت. در سال ۱۹۷۵ نیز رسالهٔ دکتری خود را با عنوان «نظریهٔ امامت و فلسفهٔ حکومت نزد معتزله»^۳ نگاشت. در دههٔ ۱۹۸۰ و با اوج‌گیری موج «بیداری اسلامی»، به محافظه‌کاری میانه‌رو در اعتقادات دینی تبدیل شد و سرانجام به سلفی‌گری روی آورد و تا پایان عمر در این مسیر باقی ماند. این تحول پس از فراگیر شدن موج سلفی در مصر و بیشتر کشورهای جهان اسلام اتفاق افتاد. عماره در واپسین سال‌های زندگی‌اش، هر چه بیشتر پا به سن می‌گذاشت، سخت‌گیرتر و بسته‌تر می‌شد. افق فکری‌اش محدود و بسته شده بود، به گونه‌ای که میراث دینی کهن را، هرچند افراطی، در بست پذیرفته بود و آن را گنجینه‌ای به شمار می‌آورد که پاسخ‌گوی همهٔ نیازهای زندگی بشر در دنیا و آخرت و در زمان حال و آینده است. او همهٔ دانش‌ها و معرفت‌های مربوط به جهان معاصر را انکار می‌کرد و به بهانهٔ اصالت گذشته، به هر آنچه از سنت برخاسته بود دل می‌سپرد و معرفت‌های زمانه را متهم می‌ساخت.

۹۸

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

۱. [حزب مصر جوان (به عربی: حزب مصر الفتاة) در سال ۱۹۳۳ با عنوان «انجمن مصر جوان» به نیت مبارزه با استعمار و سرمایه‌داری به دست احمد حسین (۱۹۱۱-۱۹۸۲)، روزنامه‌نگار مصری، تأسیس شد. این انجمن سه سال بعد به حزب مصر جوان تبدیل شد و در سال ۱۹۵۳ منحل اعلام گردید. جمال عبدالناصر و محمد انور سادات از اعضای جوان این حزب بودند. مترجم]

۲. المعتزلة ومشكلة الحرية الإنسانية.

۳. نظرية الإمامة و فلسفة الحكم عند المعتزلة.

خودساختگی و بی‌نیازی از مشاغل رسمی و جایگاه‌های اداری، در شخصیت محمد عماره جلوه‌ای آشکار داشت و تحسین هر ناظری را برمی‌انگیخت. او از کارهای اداری و استخدامی دل برید و داوطلبانه از تدریس در دانشگاه کناره گرفت. می‌خواست خود را یکسره وقف رسالت فکری‌اش کند، همانطور که در سال ۱۹۹۸ برایم تعریف کرد: «از همان آغاز ترجیح دادم به مشاغل رسمی وارد نشوم و آن‌ها را نوعی بردگی می‌دانستم. از آن‌ها رها شدم و خود را وقف پروژه فکری خودم و نوشتن کردم. هرگز به سراغ تدریس نرفتم، نه در دانشگاه‌های خودمان و نه در دانشگاه‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس که وسوسه‌های مالی فراوانی به همراه داشتند. در واقع، تمام زندگی‌ام را صرف کلان‌برنامه فکری خودم کردم.»

در روزگاری که محمد عماره رؤیای انقلاب در سر داشت، به شیوه همه چپ‌گرایان جوامع ما، به سمت و سوی «چپ اسلامی» گرایش پیدا کرد و در دهه ۱۹۷۰ مجموعه‌ای گزیده از آثار پیشگامان نهضت بیداری عربی را در قالب چندین مجلد تصحیح و منتشر کرد. این آثار شامل نوشته‌های رفاعة طهطاوی و سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده و قاسم امین و عبدالرحمن کواکبی و علی مبارک بود. او همچنین درباره چندین شخصیت اسلامی مقاله‌هایی نوشت و بعدتر آن‌ها را در کتابی مفصل با عنوان مسلمانان انقلابی^۱ منتشر کرد.

هرچند محمد عماره بخش اعظم زندگی فکری خود را در زندان ایدئولوژی سپری کرد، اما گذار او از گستره عقل معتزلی و سعه صدر آن به تنگنای عقل سلفی و انسداد آن، ما را به تأمل وامی‌دارد. این پرسش نه تنها درباره ساختار معرفتی و منطق فکری اوست - که باعث می‌شد هرچه بیشتر پا به سن می‌گذاشت، بیشتر به گذشته پناه ببرد - بلکه درباره شیوع این پدیده در اندیشه معاصر عربی نیز باید تأمل کنیم؛ و نیز درباره ساختار ژرف منطق فکری شماری از اندیشمندانی که در سال‌های پایانی عمر خود، پناهگاهی جز مهاجرت کامل به گذشته نیافتند، در حالی که زندگی فکری نخستین آنان سرشار از عقلانیت انتقادی بود و گاه حتی با صراحت از گسست با سنت سخن می‌گفتند.

سفر فکری محمد عماره تنها یک استثنا در میان متفکران هم‌نسلش نبود، چرا که بسیاری از آنان نیز در ایستگاه‌های متعدد اندیشگی توقف کرده بودند. برخی از این متفکران در آغاز، عقل‌گرا و منتقد و آزاداندیش و حتی شاید تا حدی عصیان‌گر بودند. آن‌ها در افقی گشوده می‌اندیشیدند،

۱. مسلمون تَوَّار.

بی‌آن‌که در بند چارچوب‌های ایدئولوژیک باشند، یا به مرجعیت‌های اعتقادی تکیه کنند، یا گرفتار قیدوبندهای سخت باشند، یا در بند حد و مرزهای بسته قرار بگیرند، یا سقفی نهایی بر فراز اندیشه‌شان باشد که در سایه آن، همه پرسش‌ها فروبمیرند و همه پاسخ‌ها پژمرده شوند. اما با گذر زمان و رسیدن به میانسالی و کهنسالی، این عقل پویا رفته‌رفته از کار افتاد و دچار اختلال شد، تا جایی که از پرسش‌گری و مواضع انتقادی و از بینش ژرف و جسارت در طرح پاسخ‌ها فاصله گرفت. توگویی برخی از آنان از «گناهی عقلانی» که مرتکب شده بودند، توبه کردند و در واپسین مرحله زندگی، به غاری پناه بردند یا در دهلیزی تاریک خزیدند، تا در آن گوشه خلوت، خود را از اضطراب مرگ قریب‌الوقوع که پیری‌شان را تهدید می‌کرد، در امان دارند؛ و به گذشته پناه بردند، از بیم ناتوانی جسم و کاستی توانایی و عجز و غربت و تنهایی.

(۲)

از میراث نهضت نوین تا میراث سده‌های نخستین

تحولات فکری یک متفکر به دو گونه تقسیم می‌شود:

گونه نخست آن است که اندیشمند از افقی تنگ و محدود به افقی گسترده و باز حرکت کند، چنان‌که کسی از سلفی‌گری بسته به عقل‌گرایی فراخ‌دامن معتزلی روی آورد. این نوع تحول همان روشنگری است.

اما گونه دوم آن است که اندیشمند از فراخی به تنگی درافتد و برای مثال از عقلانیت و گشادگی اندیشه اعتزال به تنگ‌نظری و سخت‌گیری و سنگ‌اندیشی سلفی تغییر جهت دهد. این نوع تحول بسیار خطرناک است، چرا که واژه «اندیشمند» در خود بار اجتماعی دارد و اندیشه‌های او گاه می‌تواند به حذف و تصفیۀ اندیشمندان آزاده بینجامد. محمد عماره نمونه‌ای از این گونه دوم بود، زیرا در پایان عمر خود در ایستگاه سلفی‌گری لنگر انداخت و تفکر او در این مرحله، به یکی از ابزارهای تربیت و آموزش جماعت سلفی تندرو تبدیل شد.

محمد عماره از تفکری عقل‌گرایانه و گسترده به سوی اندیشه‌ای تنگ‌نظرانه و بسته کوچ کرد و خود نیز در این اندیشه دچار خفقان شد و اسیران فکری خود را نیز به بند کشید. او از مارکسیسم به سمت چپ اسلامی مهاجرت کرد و سپس از چپ اسلامی و احیای میراث عصر نوزایی نوین عربی به میراث قرون نخست هجری روی آورد. وی نخست به علم کلام معتزلی علاقه مند شد و

همان گونه که پیش تر اشاره شد، پایان نامه کارشناسی ارشدش را درباره «مسئله آزادی در اندیشه اعتزال» نوشت و سپس رساله دکتری اش را به موضوع «امامت و فلسفه حکومت از دیدگاه معتزلیان» اختصاص داد و نیز مجموعه ای از رسائل مهم معتزلی را تصحیح و منتشر کرد.

در مرحله بعد، کشتی باورهای او در ایستگاهی اعتقادی لنگر انداخت که در آن، قدرت سیاسی بر ندای عقل چیره شد. در آن مقطع، او از میراث معتزله فاصله گرفت و به دورترین میراث از آموزه های کلامی آنان رو آورد و تلاش های خود را بر گردآوری آرای کلامی عقل گریز و آزادی ستیز و هر آنچه که در تضاد با کلام معتزلی بود، متمرکز کرد.

گویی محمد عماره در این گذار، هجرت ابوالحسن اشعری - بنیان گذار مکتب اشعری - را دوباره از سر گرفته بود؛ همان هجرتی که اشعری را از اعتزال جدا کرد و به سوی نگرشی نو در علم کلام کشاند. این نگرش حضور خود را بر عرصه اعتقادی بسیاری از مسلمانان تحمیل کرد و به تدریج به عقیده رسمی دودستگاه خلافت بدل شد^۱ و هر گونه تلاش برای اجتهاد در علم کلام را بیرون از افق دید خود متوقف ساخت و بستری برای تمامی دانش های دینی و معارف اسلامی فراهم آورد. کسی که سیر تحول های اعتقادی محمد عماره را دنبال کند، دیگر نیازی به شاهدی برای اثبات پراگماتیسم اعتقادی او نخواهد داشت. او را در هر مرحله می توان پژوهشی از موج غالب اعتقادی دید: با اوج گیری چپ چپ گرا شد و با خیزش موج «بیداری اسلامی» پیرو آن گردید و با گسترش سلفی گری به سلفی پروپاقرصی تبدیل شد.

محمد عماره به منطقی پیچیده و بسته در اندیشه رسیده بود؛ منطقی که از سنت آغاز می شد و به همان سنت ختم می گشت. او هیچ رأیی را خارج از این سنت به رسمیت نمی شناخت، و اندیشه ای بیرون از مدارهای سنت نداشت، و به پرسشی خارج از پرسش های سنت گوش نمی داد، و به دنبال پاسخی بیرون از جواب های تکراری سنت نمی گشت. او راهی بیرون از راه های ترسیم شده در سنت نمی دید، و هیچ دانش دینی را بر نمی تافت مگر آن که در چارچوب معارف سنت بگنجد، و علمی را در امور دنیا نمی پذیرفت مگر آن که مهر و نشان تأیید سنت را بر خود داشته باشد.

۱. القائم بامر الله خلیفه عباسی در سال ۴۳۳ هجری «اعتقادنامه قادری قائمی» را صادر کرد. این متن با حضور فقها در «دیوان حکومتی / دربار خلافت» قرائت شد و خلیفه و فقها در زیر آن نوشتند: «این عقیده مسلمانان است و هر کس با آن مخالفت کند، فاسق و کافر است.» (ر.ک: ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، بیروت: دار صادر، ج ۸، ص ۱۰۹-۱۱۰).

پناه بردن به سنت و دعوت به بازگشت به گذشته امت و علوم و معارف نیاکان، وجه اشتراک محمد عماره و آن دسته از متفکرانی است که به گمان خود از «گناه» تفکر عقلانی توبه کرده‌اند. اشتراک دیگر میان این جماعت آن است که پیوسته در خصوص فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی مدرن هشدار می‌دهند، با این بهانه که در سنت ما همه نیازهای زندگی و همه راه حل‌های مشکلات ما وجود دارد، و این که دانش و علوم مدرن، چون در بستری غربی پدید آمده‌اند، با باورها و فرهنگ و محیط و مسائل دنیای ما بیگانه‌اند. این بهانه‌ای است که همه این افراد، به شیوه‌هایی گوناگون و عباراتی متفاوت، و گاه با بیان‌هایی پیچیده، تکرار می‌کنند، ولی نقطه مشترک تمامی آن‌ها این است که ما را به طرد هر دانشی که عقل بشری بیرون از دنیای ما پدید آورده است، فرامی‌خوانند. تکرار ملال‌آور و مبتذل این ادعاها در نوشته‌های ناسیونالیست‌ها و اسلام‌گرایان، از قرن نوزدهم تا به امروز، به حدی رسیده است که حالت تهوع به انسان دست می‌دهد. [روشن است که] این بهانه را واقعیت بیرونی رد می‌کند، چرا که ما [در این مدت نسبتاً طولانی]، نه فلسفه و علوم و معارفی پدید آورده‌ایم که پاسخ‌گوی واقعیت زندگی مان باشد و از دل دین و فرهنگ و هویت و ویژگی‌های خاص و وضعیت کنونی جوامعمان برخاسته باشد، و نه از عقده تردید و بدگمانی نسبت به علم و معرفت نوین رهایی یافته‌ایم.

در دانش و علم نوین، جنبه‌هایی وجود دارد که جهانی و فراتر از عقیده و فرهنگ کسانی است که آن را کشف کرده‌اند. این دانش در حقیقت پاسخی است به پرسش‌های زندگی و نیازهای انسان، بی آن که وابسته به زمان و مکان خاصی باشد. فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی مدرن، عقل و ذهنیت انسان را بازسازی کردند و از نو سامان دادند و باعث شدند عقل انسان همه این کشفیات شگفت‌انگیز را برای بشریت به ارمغان بیاورد. این علوم، انسان را در مسیری جدید قرار دادند که به او امکان داد تا در پاسخ به پرسش‌های پیچیده طبیعت و چالش‌های طاقت‌فرسای آن بسیار هوشمندانه‌تر عمل کند و در یافتن جواب برای پرسش‌های پیچیده و سردرگم‌کننده زندگی‌اش باهوش‌تر باشد.

محمد عماره یکی از پرکارترین و پرتلاش‌ترین نویسندگان اسلامی بود که آثارش تنوع بی‌نظیری داشت و تعداد آن‌ها به حدود ۲۵۰ عنوان در موضوعات گوناگون رسید. او در تمام مراحل زندگی فکری و باورهایش، حضوری چشمگیر در مطبوعات و نشریات و مؤسسات نشر داشت.

محمد عماره در ربع قرن پایانی زندگی‌اش، در عرصه تفکر اجتهادی، تحمل اندیشه مخالف را نداشت و این نگاه در موضع‌گیری تندش نسبت به اندیشه نصر حامد ابوزید نمایان بود. او

همچنین با مخالفان اعتقادی اش نیز سرسازش نداشت. گویی نمی دانست که خداوند مطلق است و معرفت انسان به خداوند - به دلیل محدودیت های وجودی انسان و طبیعت بشری اش و افق های کوتاه آگاهی اش و فرهنگش و طرز تلقی اش از جهان و زمان و مکان زندگی - معرفتی نسبی است. البته توجه دارم که این نسبیت معرفت به خداوند، به معنای تنوع و تعدد راه های رسیدن به اوست. محمد عماره در کتاب فتنه تکفیر میان شیعیان و وهابیان و صوفیان^۱، به نقل از امام محمد غزالی، کفر را این گونه تعریف می کند: «کفر عبارت است از تکذیب پیامبر - علیه الصلاة والسلام - در بخشی از آنچه آورده است، و [در نقطه مقابل] ایمان عبارت است از تصدیق او در تمام آنچه آورده است. بنابراین یهودی و نصرانی کافرند، زیرا پیامبر - صلی الله علیه و آله [و سلم - را تکذیب کرده اند؛ چراکه کفر، حکمی فقهی است، مانند برده بودن و آزاد بودن؛ یعنی حکمی که به موجب آن، ریختن خون کسی جایز و حکم به خلود در آتش برای کسی صادر می شود، و مبنای آن شرعی است: یا با نص صریح شرع معلوم می شود، یا با قیاس بر آنچه منصوص است و در مورد یهود و نصارا، نص وارد شده است.»^۲ محمد عماره این تعریف را پذیرفته است بی آنکه آن را نقد یا بررسی کند، و از همین رو، کتاب او هنگام انتشار، واکنش ها و جنجال های فراوانی برانگیخت. او گاهی اوقات در بحث از متفکرانی که افکارشان را نمی پسندید، از زبان تند و گزنده ای استفاده می کرد. برای مثال، درباره سلامه موسی^۳ چنین گفته بود: «چنین گفت سلامه موسی و صراحتش به حد وقاحت رسید و به این فضیلت نائل آمد که بسیاری از آنچه منافقان غرب زده پنهان می کنند آشکار کند.»^۴

در نوشته های محمد عماره نوعی اندیشیدن ساده انگارانه حاکم است که در سطح متوقف می ماند و نمی خواهد به ژرفای سخن برود و لایه های زیرین پدیدآورنده اندیشه ها و پدیده های اجتماعی را کشف کند. ابزارهای فکری او، ابزارهایی مطلق و نهایی هستند که با آن ها همه چیز را تفسیر می کند و در هنگام صحبت از برخی متفکران و نوشته هایشان، در بیان احکام اتهامی

۱. فتنه تکفیر بین الشیعة والوهابیه والصوفیه.

۲. [سلامه موسی (۱۸۸۷-۱۹۵۸)، از قبطیان مصر که پیشگام سوسیالیسم در مصر بود و در این خصوص آثار متعددی نوشت. برخی از اسلام گرایان مصر، از قبیل مصطفی صادق رافعی و عباس محمود عقاد و محمد عماره، از جمله منتقدان اندیشه های وی بودند. مترجم]

۳. محمد عماره، فتنه تکفیر بین الشیعة والوهابیه والصوفیه، ص ۳۱-۳۲ [به نقل از فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه نوشته امام محمد غزالی]

۴. محمد عماره، الانتماء الحضاری للغرب أم للإسلام؟، قاهره: نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع، ۲۰۰۹، ص ۵۲.

که هیچ ربطی به تفکر ندارند، تردید نمی‌کند. برای مثال، در سخنش درباره طه حسین، او را متهم می‌کرد که تحت تأثیر همسر فرانسوی‌اش و عموی کشیش او قرار گرفته است، و می‌گفت: «این مرد با زنی فرانسوی ازدواج کرد که عموی کشیش بود و تأثیری عمیق بر او گذاشت.»^۱ زبان عماره از هجو و نسبت‌های بی‌پایه به کسانی که درباره‌شان می‌نوشت، خالی نبود.

محمد عماره در هر نهاد یا مرکز پژوهشی یا مجله‌ای که در آن فعالیت داشت، ردّ پایی فکری از خود بر جای گذاشت. هنگامی که محمد عماره وارد «معهد جهانی اندیشه اسلامی» شد و در پروژه «اسلامی‌سازی معرفت» در نقش مشاور پروژه فعال بود، گرایشی بسته و سنت‌گرایانه بر این پروژه چیره شد؛ گرایشی که باعث شد افق‌های تفکر اجتهادی و نقادانه‌ای که معهد در آغاز نویدش را می‌داد، به عقب رانده شود. محمد عماره با چاپ کتاب روش‌شناسی معرفتی قرآن،^۲ نوشته دوستان محمد ابوالقاسم حاج‌حمّد،^۳ مخالفت کرد و این کتاب تا سال‌ها چاپ نشد و در محاق ماند، با وجود اینکه کتاب به درخواست رئیس وقت معهد، دوست ما شیخ طه جابر علوانی،^۴ نوشته شده بود. دوست دیگر محمد همام نسخه‌ای تصویری از کتاب را از شهر آگادیر مراکش برایم فرستاد. به محض دریافت، آن را خواندم و به شدت مشتاق چاپش شدم و از طه جابر علوانی اجازه خواستم و او نیز اجازه چاپ و توزیع آن را به من داد. نویسنده با جدیت خواهان چاپ اثرش بود و از همین رو، مرکز مطالعات فلسفه دین در بغداد - برخلاف خواست مدیریت معهد که سال‌ها آن را از دسترس خوانندگان دور نگه داشته بود - آن را منتشر کرد. حاج‌حمّد کتاب خود را در سال ۱۹۹۱ نوشت ولی تا سال ۲۰۱۳ که مرکز ما اقدام به انتشار آن کرد، به صورت دست‌نوشته باقی ماند.

به نظر من، تأثیر محمد عماره بر مجله مسلمان امروز^۵ نیز تأثیری منفی بود و آن را به بیراهه کشاند. این نشریه در آغاز راه خود، با شجاعت به طرح مسائلی فراموش شده پرداخت و پرسش‌هایی جسورانه مطرح کرد و روزه‌ای از روشنایی به سوی اندیشه‌ای عقلانی و انتقادی گشود که از سطح ساده‌سازی‌های رایج در ادبیات اسلامی‌گرایان فراتر می‌رفت. من با

۱. محمد عماره، طه حسین: ما بین الانبهار بالغرب والانتصار للإسلام، قاهره: دار الفكر العربی، ۲۰۱۵، ص ۲۴.

۲. المنهجية المعرفية القرآنية.

۳. [محمد ابوالقاسم حاج‌حمّد (۱۹۴۱-۲۰۰۴)، متفکر اهل سودان که به نقدهایش بر اسلام سیاسی شهرت داشت. مترجم]

۴. طه جابر علوانی (۱۹۳۵-۲۰۱۶)، متفکر و فقیه سنی عراقی و رئیس دانشگاه اسلامی قریطبه در آمریکا. مترجم]

۵. المسلم المعاصر.

جمال الدین عطیه،^۱ صاحب امتیاز و سردبیر مسلمان امروز و برادرش محیی الدین عطیه^۲ آشنایی شخصی داشتم و مشتاقانه همه شماره‌های آن را مطالعه می‌کردم و همیشه منتظر انتشار شماره‌های بعدی بودم. آنچه در نخستین شماره‌های این مجله مرا شگفت زده کرد، دعوت آن به اجتهادی معاصر بود که سنت را در دو مرحله پشت سر می‌گذارد: نخست، با رهایی از انبوه قرائت‌های گوناگون از سنت، یعنی آنچه مسلمانان از عصر تدوین تا امروز در علوم منطقی و فلسفه و کلام و تصوف و تفسیر و حدیث و فقه و اصول فراهم آورده‌اند؛ سنتی که کتاب خدا و سنت پیامبر را در پس پرده پنهان کرده است و رفته‌رفته دیواری سستبر میان اندیشه‌ورز مسلمان و الهام‌گیری مستقیم از قرآن و سنت ایجاد کرده است. دوم، این اجتهاد نوین با رهایی از دغدغه‌ها و مشغولیت‌های تاریخی سنت و پیوند با عصر حاضر، در پی شکل دادن به تفکری تازه است: تفکری که از دانش‌ها و دستاوردهای علمی عصر ما بهره می‌گیرد و با مسائل روز درگیر است و از مشکلات امروز آگاه است و آینده‌ای بهتر را پیش چشم دارد.^۳

در دهه ۱۹۸۰، از محیی الدین عطیه درباره علت تأخیر انتشار شماره‌های مجله پرسیدم. به من گفت که مسلمان امروز ناگهان بخش بزرگی از اشتراک‌های کتابخانه‌های دانشگاه‌های عربستان سعودی را از دست داد. مسئول مستقیم اشتراک‌ها در وزارتخانه، همه آن‌ها را متوقف کرده بود، زیرا افکار منتشرشده در مجله را «منحرف و گمراه‌کننده» می‌دانست. عطیه اضافه کرد که یکی از دوستانش، از قول محمد قطب،^۴ برادر کوچک‌تر سید قطب، برای او نقل کرده است: «مجله مسلمان امروز برای مقابله با اندیشه من و اندیشه برادرم سید قطب تأسیس شده است.»

پس از آن که محمد عماره به یکی از ستون‌های اصلی مجله بدل شد، فضای تفکر آزاد در آن محدود گشت و عرصه اجتهاد و بحث و پرسش‌های کلان در صفحاتش رو به کاهش نهاد. این

۱. جمال الدین عطیه (۱۹۲۸-۲۰۱۷) اهل مصر و از اعضای اخوان المسلمین و متخصص اقتصاد اسلامی. از وی کتاب‌ها و مقالات بسیاری بر جای مانده است. مترجم]

۲. [محیی الدین عطیه (۲۰۲۲-۱۹۳۴) متفکر و شاعر مصری. مترجم]

۳. رجوع کنید به سرمقاله شماره نخست مجله مسلمان امروز، که در ژانویه ۱۹۷۴ منتشر شد. همچنین رجوع کنید به یادداشت ما در بزرگداشت بنیان‌گذار آن، جمال الدین عطیه، به مناسبت گذشت یک ربع قرن از انتشار مسلمان امروز، با عنوان: «از جمال الدین اسدآبادی تا جمال الدین عطیه: مجله عروة الوثقی در مجله مسلمان امروز بیدار می‌شود»، که در یکی از شماره‌های مسلمان امروز منتشر شده است.

۴. [محمد قطب (۱۹۱۹-۲۰۱۴) پس از اعدام برادرش سید قطب در سال ۱۹۶۶ به عربستان گریخت و در آنجا به ترویج اندیشه‌های سید قطب پرداخت. اسامه بن لادن و ایمن ظواهری از تربیت‌شدگان فکری او بودند. مترجم]

دگرگونی در مشی مجله که زمانی در میان انبوه مجلات اسلامی شناخته شده، پدیده‌ای متفاوت و نامتعارف بود، توجه مرا جلب کرد. بیست سال پیش، از یکی از دوستانم که از دبیران مجله مسلمان امروز بود، درباره راز این عقب‌گرد چشمگیر پرسیدم؛ عقب‌گردی که باعث شده بود مجله - پس از گذشت چند سال از آغاز انتشارش - از رسالت اعلام شده‌اش فاصله بگیرد و در خود فرو رود و درخشش پیشینش خاموش گردد و برخی از نویسندگان جسور خود را از دست بدهد. او پاسخ داد: «ورود فعال و اثرگذار محمد عماره به تحریریه مجله، باعث شد که جهت‌گیری آن به سمتی برود که در تضاد با وعده‌ها و چشم‌اندازهای اعلام شده مجله در زمان تأسیسش قرار بگیرد. عماره آن چه را مجله در سال‌های نخست، در قالب اجتهاد و مناظره و پرسش‌های بنیادین منتشر می‌کرد، نمی‌پسندید و برنمی‌تافت.»

اندیشه محمد عماره در طول شصت سال حضوری فعال و تأثیرگذار [در جهان عرب] داشت، و حتی اگر با او اختلاف نظر داشته باشیم، باید به نقش بسیار مهم آثارش در عرصه کشاکش و رویارویی اندیشه‌ها در جهان ما اذعان کنیم؛ اگرچه محمد عماره در واپسین ایستگاه اعتقادی خود تاب اختلاف نظر را نداشت. گویا او نمی‌دانست که اختلاف، شرط حیات هر اندیشه پویا و ضرورتی برای تجدید حیات آن است؛ چراکه نیروی خلاق زندگی در همین اختلاف‌ها نهفته است و زیبایی آن در تنوع رنگ‌هایش و پویایی‌اش در گوناگونی شکل‌های تجلی آن به ودیعت نهاده شده است. اصولاً در تضاد بیان‌هاست که ما غنی‌ترین سرچشمه پربار پویایی و دگرگونی نیروی خلاق زندگی را کشف می‌کنیم.^۱

(۳)

سلفی‌گری، ایستگاه پایانی سفر فکری محمد عماره

نباید برخی از مواضع و نوشته‌های محمد عماره را در آخرین مرحله فکری‌اش از یاد ببریم؛ آنجا که رویکردی سخت‌گیرانه و تحریک‌آمیز نسبت به متفکران عقل‌گرا در پیش گرفت، و حتی به مقابله با هر کسی برخاست که برداشتش از دین و سنت با فهم او ناسازگار بود. محمد عماره

۱. من در مجله فضایا اسلامیة معاصرة با دکتر محمد عماره به گفت‌وگو نشستیم و با او درباره «گرایش‌های جدید در علم کلام» به بحث و تبادل نظر پرداختیم. این مصاحبه با توجه به اینکه شماره‌های ۱۴ تا ۱۸ مجله به موضوع «گرایش‌های جدید در علم کلام» اختصاص یافته بود، انجام شد. گفت‌وگوی من با او در شماره ۱۶-۱۷ که در سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر شد، به چاپ رسیده است.

یکی از امضاکنندگان بیانیه‌ای بود که فرج فوده^۱ را به ارتداد متهم می‌کرد و خون او را مباح می‌دانست. در جریان بازجویی از یکی از قاتلان فرج فوده، قاتل اعلام کرد که انگیزه‌اش برای قتل، صدور فتوایی دینی مبنی بر قتل مرتد بوده است. بازپرس از او پرسید: «چرا فرج فوده را کشتی؟» پاسخ داد: «چون کتاب‌هایی منتشر می‌کرد که به کفر و الحاد دعوت می‌کرد.» بازپرس ادامه داد: «آیا تو این کتاب‌ها را خوانده بودی؟» قاتل پاسخ داد: «نه، من سواد ندارم. نه می‌خوانم و نه می‌نویسم.» از قاتل پرسیدند: «چرا زمان ترور را به شب عید قربان انداختی؟» پاسخ داد: «تا دل خانواده‌اش را بیشتر بسوزانیم.»^۲

محمد عماره، در واپسین مرحله اعتقادی‌اش، در تکرار عبارت‌های کلیشه‌ای و از پیش ساخته سلفیان درباره باورها و سنت دینی مسلمانانی که عقیده‌شان با باور او هم خوان نبود، گرفتار آمد. او همچنین به موج تند و پرخاشگرانه حمله به شیعیان پیوست و باورها و سنت‌های دینی ایشان را آماج اتهام قرار داد، با آنکه خود به خوبی با میراث شیعی آشنا بود و روابطی گرم با شماری از علمای شیعه داشت. او حتی شخصاً نزد من از این میراث تعریف و تمجید می‌کرد و نظام آموزش دینی در حوزه‌های علمیه شیعه را بزرگ می‌شمرد و از عقل‌گرایی موجود در آن به نیکی یاد می‌کرد. با این همه، در سال‌های اخیر در سخنان خود علیه شیعیان زیاده‌روی می‌کرد و همان حرف‌های کلیشه‌ای و اتهامات مکرر سلفیان راجع به باورها و سنت دینی شیعیان را بازگو می‌نمود.^۳ از این‌ها گذشته، او همچنین به تحریک علیه شهروندان قبطی مصر نیز دست می‌یازید.

هیچگاه نباید فراموش کنیم که او در کنار اخوان المسلمین قرار گرفت و بدون هیچ شرط یا تردید یا انتقادی، تا آخرین روز زندگی‌اش با سخنان و نوشته‌های خود از مواضع آنان پشتیبانی کرد. نوشته‌ها

۱. فرج فوده (۱۹۴۵-۱۹۹۲) نویسنده و فعال حقوق بشر مصری بود که در هشتم ژوئن ۱۹۹۲ هدف گلوله یکی از اعضای «جماعت اسلامی مصر» قرار گرفت و کشته شد. احمد صبحی منصور، از همکاران فرج فوده در حزب مستقل مصر، درباره قتل او چنین گفته است: «ترور ناجوانمردانه فرج فوده، لکه ننگی در تاریخ سلفیه و اخوان المسلمین و تمام گروه‌های تندرویی است که عملکردشان با شعارهای تبلیغی‌شان تناسبی ندارد. آن‌ها به محض اینکه نتوانند مخالف بی‌آزار و غیرمسلح خود را قانع کنند، با خونسردی تمام، او را می‌کشند.» مترجم]

۲. ر.ک: احمد عبدالحکیم، «قصة المناظرة التي قتلت المفكر المصري فرج فوده» [داستان مناظره‌ای که به قتل متفکر مصری فرج فوده انجامید]، روزنامه ایندپندنت عربیه، دوشنبه ۱۰ ژوئن ۲۰۱۹.

۳. برای آگاهی بیشتر می‌توان به سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای فراوان او که در یوتیوب موجود است مراجعه کرد. [علاوه بر این موارد، محمد عماره کتاب‌هایی نیز علیه شیعیان نوشته است، از جمله: افتراءات شیعیة علی البخاری و مسلم؛ افتراءات شیعیة علی عمر بن الخطاب؛ الأهر و الشیعة: تاریخ و فتاوی و آراء. مترجم]

و مواضع او با سلفیان نیز همسو بود. ما هرگز ندیدیم که او - با وجود تسلطی که بر سنت فکری دور و نزدیک ما داشت - نقدی جدی بر سلفی‌گری جهادی و القاعده و داعش و گروه‌های خشونت‌طلب و خونریز ارائه دهد، یا کشتار و ویرانی شهرهای سوریه و عراق به دست آن‌ها را محکوم کند. او همچنین، هیچ‌گاه اسارت و به بردگی کشیدن زنان غیرمسلمان از شهروندان عراق و سوریه و نقض امنیت جوامع ما و تهدید صلح جهانی از سوی این گروه‌ها را محکوم نکرد.^۱

محمد عماره در آخرین مرحله فکری‌اش، نقش مهمی در گسترش تندروی میان گروه زیادی از جوانان مسلمان ایفا کرد؛ جوانانی که شمارشان اندک نبود. پس از درگذشت او، کسی به این جوانان هشدار نداد که عماره از نظر فکری، نه نواندیش بود و نه عقل‌گرا و نه روشنفکر، بلکه تفکری بسته و سلفی داشت. به همین دلیل، ضروری دیدم کسانی را که وجدان بیدار و عقل سلیم دارند، متوجه این واقعیت کنم.

مرثیه‌های مربوط به محمد عماره، دقیقاً به همان سبکی نوشته شده است که در نگارش فضایل و مناقب بزرگان سلف به کار می‌رفت. در این رویکرد، همه افراد - فارغ از هر کاری که در زندگی‌شان انجام داده‌اند - یکسان دیده می‌شوند: قاتل و مقتول، عادل و ظالم، مجرم و بی‌گناه، و نیکوکار و تب‌هکار همه در یک سطح قرار می‌گیرند. به همین خاطر است که ممکن است در کتابی فصلی را ببینیم که به ستایش مقتول می‌پردازد، و درست کنار آن فصلی باشد که فضایل قاتل را بازگو می‌کند؛ یا فصلی دربارهٔ مرد عادل، در کنار فصلی باشد که از حاکم ستمگر تمجید می‌کند.

به خوبی به یاد دارم نخستین کسی که لزوم بازنگری انتقادی اندیشه‌های سید قطب را به من گوشزد کرد، حسن ترابی^۲ بود. در آن زمان، در دههٔ ۱۹۷۰، دانش‌آموز سال‌های پایانی دبیرستان بودم و در مجلهٔ کویتی المجتمع مصاحبه‌ای از او خواندم. او در خلال سخنانش، به سستی و نادرستی برخی از دیدگاه‌های سید قطب اشاره‌ای گذرا کرده بود و از آن زمان بود که من بازخوانی انتقادی آثار سید قطب را آغاز کردم. حسن ترابی متفکری عقل‌گرا و شجاع بود، اما افسوس که

۱. دکتر محمد حسین عویضه، رئیس انجمن اعضای هیئت علمی دانشگاه الازهر، در گفت‌وگویی با روزنامه الوطن چنین می‌گوید: «خداوند دکتر عماره را بیامرزد. در این لحظات جز طلب رحمت برای او کاری از دستمان برنمی‌آید، چرا که اکنون در پیشگاه خدای متعال است. ما در انجمن اعضای هیئت علمی الازهر از او خواسته بودیم که از عضویت در مجمع علمای بزرگ (هیئت کبار العلماء) کناره بگیرد و مخالفت خود را با حضور او در این مجمع اعلام کردیم و خواستار برکناری یا استعفا او شدیم، زیرا او همچون مرجع فکری گروه‌های تروریستی عمل می‌کرد و اندیشه‌اش با الازهر ناسازگار بود. با این حال، متأسفانه تا زمان مرگش همچنان عضو مجمع باقی ماند.» (الوطن، چاپ قاهره، ۲۰۲۰/۳/۱).

۲. [حسن ترابی (۱۹۳۲-۲۰۱۶) نویسندهٔ اسلام‌گرایی اهل سودان و از نزدیکان عمر البشیر در کودتا علیه حکومت صادق المهدی. مترجم]

اندیشه‌اش قربانی عمل‌گرایی سیاسی آشکارش و آلودگی کارنامه‌اش به پیچ‌وخم‌ها و دسیسه‌های عالم سیاست شد.

بیدار کردن جوانان و آزاد کردن ذهن آن‌ها ضرورتی است که - در برابر سیل مفاهیم تندورانه و شعارهای افراطی که هر روز از رسانه‌ها به آن‌ها منتقل می‌شود - پرداختن به آن وظیفه‌ی ماست و ما باید زحمت آن را به دوش بکشیم. این‌گونه نوشته‌ها نه تنها ذهن جوانان را در خواب فرو می‌برد، بلکه عمرشان را نیز در کشمکش‌هایی بی‌ثمر با جامعه و با عقلانیت و علوم و معارف نوین و ارزش‌های آزادی و حقوق بشر به هدر می‌دهد. نوشته‌های کسانی چون محمد عماره، به‌ویژه در واپسین دوره فکری‌اش، از جمله همین گونه آثار است.

این متن خطاب به نسل جدیدی است که از زندگی و مراحل فکری محمد عماره اطلاعی ندارند. برخی از جوانان زیرک امروز به تجربه‌های والدین خود گوش فرا می‌دهند و همین امر، والدین را وادار می‌کند تا در انتقال تجربه‌های تلخشان به فرزندانشان، صادقانه‌تر و شجاعانه‌تر عمل کنند. آثار محمد عماره خود کتابخانه‌ای کامل است که در همه کتابخانه‌ها در دسترس قرار دارد. [می‌دانم که چه‌بسا کسانی از این نوشته خوششان نیاید، ولی] نوشتن من درباره او با این سبک، ضرورتی اخلاقی است برای بیدار کردن جوانانی که ممکن است زبان پرکشش او و مجادلات به‌ظاهر منطقی‌اش - که در واقع با فنون مغالطه آمیخته‌اند - آنان را فریب بدهد.

محمد عماره پژوهشگری باتجربه در عرصه میراث فکری بود و تخصصی گسترده در زمینه‌های مختلف آن داشت. او با شیوه‌ای هوشمندانه و زیرکانه می‌نوشت و آن را با نقابی اصلاح‌طلبانه می‌پوشاند. در واپسین مرحله فکری‌اش، عماره سخت دلبسته برانگیختن تعصب و خشونت شده بود و همچون سلفی‌گرایان با زبانی دوپهلوی می‌نوشت.

دین آمده است تا انسان را از نفرت و تندروری و خشونت محافظت کند؛ حال آنکه اندیشه سلفی، در هر دین و مذهبی که باشد، به دلیل ساختار اعتقادی عمیقش، خشونت‌زا و خشونت‌ورز است و از این رو، این تفکر در تضاد با رسالت دین در زندگی است که خواهان عدالت و صلح و محبت و رحمت و زیبایی است. بیشتر نوشته‌های سلفی‌گرایان و رفتارشان، نفرت از خدا و خلق او را که در عقیده متفاوتند، در دل مخاطب می‌نشانند. این در حالی است که برخی از اشاره‌ها و سلوک صوفیان، و نیز نوشته‌های تصوف «فلسفی» (نه طریقتی)، دل را وامی‌دارند که عاشق خدا و آفریدگان او شود، حتی اگر در عقیده با ما متفاوت باشند.

منابع

- ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، بیروت: دار صادر، ج ۸، [بی تا].
- رفاعی، عبد الجبار، «محمد عمارة: من الماركسية إلى السلفية»، در: مفارقات و أضداد فی توظيف الدین و التراث، یورک هاوس، مؤسسة هنداوی، ۲۰۲۵، ص ۲۵۹-۲۷۳.
- عبد الحکیم، احمد، «قصة المناظرة التي قتلت المفكر المصري فرج فودة»، ایندیندنت عربیة، دوشنبه ۱۰ ژوئن ۲۰۱۹.
- عمارة، محمد، الانتماء الحضاري للغرب أم للإسلام؟، قاهره: نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع، ۲۰۰۹.
- عمارة، محمد، طه حسين: ما بين الانبهار بالغرب و الانتصار للإسلام، قاهره: دار الفكر العربی، ۲۰۱۵.
- عمارة، محمد، فتنة التكفير بين الشيعة و الوهابية و الصوفية، قاهره: المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، ۲۰۰۶/۱۴۲۷.